



۲۳۹

ششمین سالگرد

از رنجی که می‌بریم (بهر روز امدادی اصل) - نه کمتر از هیچ ایرانی دیگر (صادق شرف‌کنندی) - دو نامه (عباس امیرانتظام) - روح الله موسوی خمینی، تعلم در حوزه علمیه قم (محمدتقی حاج بوشهری) - نخستین کنکرة کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا (علی شیرازی) - برگزاری کنکرة هایدلبرگه (بهمن نیرومند) - آفرینش هنری در جامعه از هم گسیخته (کامل ابوذنب) - مهتا (هوشنگ گلشیری) - یکشنبه (عباس سماکار) - شب (حسین دولت‌آبادی) - دیوار (شہلا شفیق) - شعرهایی از اسماعیل خونی، حمیدرضا رحیمی، رضا فرمند و سیولیشه - کتابهای تازه (شیدا نبوی) - یا یاد پرویز اوصیاء -

علی شیرازی : نخستین کنگره
کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در
اروپا زمستان ۱۳۷۱

ششمین سالگرد

افشین متین : درباره تاریخ
بیست ساله کنفدراسیون

کوسه و میرنوروزی (میشل اپی‌نت) - الفالوذج، در بیان استحباب یوم‌التیروز (ناصر پاکدامن) - سید احمد کسروی (یحیی آریز پور) - قتل کسروی، چند سند - جمهوری اسلامی و خصوصی سازی صنایع دولتی (محمد ارونقی) - در برابر یک آزمون تاریخی (محسن یلفانی) - امتناع تفکر در فرهنگ دینی (آرامش دوستدار) - در ستایش جزئیات (بهر روز امدادی اصل) - در باره تاریخ بیست ساله کنفدراسیون (افشین متین) - کتابهای تازه (شیدا نبوی).

۱۶ بهار ۱۳۷۵



سازمانهای حاضر در هایدلبرگ آمده است. ولی تعداد سازمانهای دانشجویان ایرانی در اروپا بیشتر از اینها بود. مثلاً در آلمان در دو شهر مونیخ و برلین هم سازمانهایی وجود داشت که به سبب بی‌اطلاعی و یا شاید دلایل دیگر در این جلسه حضور نداشتند. هنگامی که من در آوریل سال ۱۹۸۹ وارد شهر هایدلبرگ شدم، در آنجا سازمان دانشجویان ایرانی وجود داشت. همانطور که از سند پیداست، این سازمان صاحب کاغذ نشاندار و مهر نیز بود، آراسته به نقش قزوهر و آن سه اندرز جاوید و کم‌اثر که عبارت باشند از: «اندیشه نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک». این انجمن در آن زمان حدود پنجاه عضو داشت. پنجاه نفر از میان صد و چند نفر دانشجوی ایرانی که در آن زمان مقیم شهر هایدلبرگ بودند، البته همه این اعضاء در زدگی انجمن حضور دائم نداشتند. در جلسات آن حدود ۲۵ نفر کم و زیاد شرکت می‌کردند. تعداد فعالان از این هم کمتر بود. سازمان تقریباً همه هفته جلسه داشت، جلسات سخنرانی و بحث در موضوعات بیشتر فرهنگی تا سیاسی.

سازمان، همانطور که از نامش پیداست، جلوه صنفی داشت، ولی ذاتاً سیاسی بود. اولاً استبداد که تنش در بیرون از مرزهای ایران هم برنده بود، این درگانه‌گی عویت را بر آن تحمیل می‌کرد. ثانیاً گردانندگانش گرایش آشکار، هرچند بیم‌آلود، به سیاست داشتند. برای آنها اعتبار سیاسی سازمان بیشتر از وزن صنفی آن بود. ثالثاً سازمان برای فعالیت صنفی میدان عملی چندان قابل توجهی نداشت. با سرپرستی محصلین و دانشجویان که در سفارت خانه داشت، ولی اقدامی برای تشفی خواسته‌هایش نمی‌توانست بکند. سرپرستی برایش نمونه‌ای بود از دخالت‌های ناسازگار و تفرانگیز دولت استبدادی در تحصیل و زندگی ایرانیان این سر دنیا. پس سرپرستی بیشتر وسیله‌ای می‌شد برای توجیه حقانیت وجود سازمان. شاید مهمترین کارکرد صنفی سازمان در نقس وجودش متعق می‌شد، در این که محلی بود برای گردهم‌آبی جوانانی که از محیط اجتماع خود به دور افتاده و غریبه شده بودند. آنها اکنون به دنبال هموطن هم‌درد می‌گشتند. سازمان وسیله‌ای بود برای تسکین آلام تنهایی و از ریشه کنده‌شدگی آنها. صنف دانشجوی در این محل جمع می‌شد تا در غربت برای خود دست‌کم جمعه‌ها، وطنی بسازد. فعالان سازمان در میان دو جمعه ساعات و روزهای را به رتق و تق امور وطن می‌پرداختند، که در وجود سازمان خلاصه شده بود. اگر در دوران پیش از تشکیل کنفدراسیون سازمانها فعالیت سیاسی کمتری می‌کردند، بیشتر به خاطر آن بود که در آن زمان در داخل ایران هم جنبشی که آشکار باشد، دیده نمی‌شد. رژیم سرکوب هنوز بر همه کس غلبه داشت. بحران اقتصادی رژیم هنوز به حوزة سیاست نامن نگسترده بود. در دانشگاه تهران که من چند مامی از سال تحصیلی ۳۸-۳۷ را در آن گذراندم، سکوت سیاسی کامل برقرار بود. معارین دانشکده ما مانند یک ناظم مدرسه بر دانشجویان حکومت می‌کرد. کسی را یارای آن نبود که مسائل هرچند تئوریک سیاسی را حتی در درس جامعه‌شناسی هم مطرح کند.

علی شیرازی

نخستین کنفرانس

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا

۲۶-۲۹ فروردین ۱۳۳۹ (۱۵-۱۸ آوریل ۱۹۶۰)

یکی از آرزوهای کسانی که چند و چندین سال از دوران جوانی خود را صرف مبارزه در چارچوب کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در بیرون کشور کردند، همیشه این بوده است که کسی پیدا بشود، حتمی بکند و تاریخ این مبارزات و این سازمان را بنویسد. می‌دانم و حدس می‌زنم که در میان دانشجویان دوره‌های دکتری و محققان آزاد کسانی در پی این کار هستند و یا در آینده به آن میل خواهند کرد. سندی که همراه این متن انتشار می‌یابد برای کمک به اینگونه پژوهندگان است. این سند اولین بیاتیه کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپاست و حاصل کار نمایندگان چندین اتحادیه دانشجویی است که برای نخستین بار در روزهای پایانی فروردین ۱۳۳۹ در شهر هایدلبرگ (آلمان) گرد هم آمدند و با تدوین و تصویب این سند، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی را پایه‌گذاری کردند. بعدها در اسناد و مدارک کنفدراسیون اجلاس هایدلبرگ به عنوان اولین کنفرانس کنفدراسیون، معرفی شد، بنابراین سندی که در اینجا برای نخستین بار انتشار می‌یابد سند تأسیس و ایجاد کنفدراسیون جهانی دانشجویان و دانش‌آموزان ایرانی است. از جلسدهای که این سند را صادر کرد هنوز خاطراتی در ذهن من وجود دارند که به عنوان چاشنی مختصر می‌نویسم تا سهمی باشد در افزایش اطلاعات درباره چگونگی پایه‌گذاری کنفدراسیون، چون آنچه می‌نویسم خاطرات شخصی است، به ناچار قدری «من» گفتن هم همراه دارد که موجب ناراحتی است. در این باب از پیش پوزش می‌طلبم.

منی‌دانم پیش از تشکیل اولین جلسه کنفدراسیون در ماه آوریل ۱۹۶۰، از چه زنان و در چند شهر اروپا سازمانهای دانشجویی وجود داشتند. در این سند اسامی



از نواحی میان دانشجویان کشورهای مختلف اروپایی تبدیل شده بود. چندتی از دانشجویان ایرانی در پاریس به تحریک و تشجیع تفضیل سعی در کنترل اتحادیه پاریس و نامه پاریسی می‌کردند. امری که ممکن نشد و کار به جدایی کشید.

توده‌ها در ایجاد رابطه بین سازمانها نقش مستقل و چشمگیری نداشتند، رابطه بین خود آنها هم احتمالاً سست بود. مثلاً سازمان شهر مونیخ (آلمان) که زیر نفوذ آنها بود به این علت در جلسه هایدلبرگ شرکت نکرد که از تشکیل آن اطلاع نداشت. دبر مطلع شد. حدود یک ماه بعد از تشکیل کنفدراسیون در هایدلبرگ بود که نمایندگان این سازمان را در شهر خرمه‌مان دیدیم. ناسف می‌خورند از این که در جلسه هایدلبرگ به سبب نداشتن اطلاع نتوانسته بودند شرکت کنند. جبهه مل هم به صورت سازمانی در آن زمان هنوز وجود نداشت تا بتواند واسطه گردآوری سازمانهای دانشجویی برای پایه گذاری کنفدراسیون شود. در شهر هایدلبرگ علاقه‌مندان غیرتشکیلاتی به جبهه مل وجود داشتند، ولی جمعشان فعالیت سیاسی نمی‌کرد. در شهرهای دیگر در بین جبهه‌های غیرتشکیلاتی آمادگی‌های برای تجدید فعالیت وجود داشت که بعداً به فعل درآمد. و آنچه آنها را برانگیخت حوانت بعد از تشکیل کنفدراسیون در ایران بود که جنبش دانشجویی در خارج از کشور را هم در برگرفت و به حرکت تازه و پرجوش واداشت.

در حرمال واسط انتقال پیشنهاد تشکیل کنفدراسیون به سازمانهای پراکنده همین گردانندگان نامه پاریسی بودند. من که در آن زمان عضو هیئت کارداران سازمان هایدلبرگ بودم، اگر اجتناب نکنم پیشنهاد را در نامه‌ای به خط هزارخانی دریافت کردم که از پاریس برای سازمان ما نوشته بود. ما با این پیشنهاد بیدرنگ موافقت کردیم. چون خود نیز از پیش به آن می‌اندیشیدیم. پیشنهاد متقابلمان این بود که جلسه در هایدلبرگ تشکیل شود. از روی شوق بدون هیچ اطلاع از امکانات خود برای پذیرایی از تعداد نامطلوبی شرکت کننده، اعلام کردیم که آماده تدارک جلسه هستیم. من در آن موقع ۲۱ ساله بودم. آخرین سابقه فعالیت سیاسی‌ام تا قبل از عضویت در سازمان دانشجویی در شهر هایدلبرگ به دوره مصدق برمی‌گشت؛ زمانی که ۱۴-۱۵ ساله بودم. جز سیاسی آن روزگار مرا هم مثل اکثر جوانهای شهری به میدان سیاست کشیده بود که برامان تا اندازه‌ای جایگزین میدان قوتبال و نظایر آن شده بود. بنابراین نبردی برای شرکت در کاری که در آن زمان برایم بزرگ می‌نمود، نداشتیم. علاوه براین هیچک از کسانی را که بعداً در جلسه شرکت کردند، از نزدیکی نمی‌شناختم. تصورم از آنها آدمهای سن و سال دار و با تجربه و حزبه دیده‌ای بود که از درد در من احساس خردگی و احترام تلقین می‌کردند. تنها کسی که در شهر هایدلبرگ به من در تدارک جلسه پیگیرانه کمک می‌کرد، جوانی بود همسن و سال خودم، به نام فرخ حسینی، که بیشتر به دنبال ماجرا بود تا کار سیاسی. ولی او هم مثل من از آنچه در پیش بود، بیم داشت. برای تعدیل ظاهر خردسالانه خودمان در برابر هولانی که در راه بودند، هر دو چاره را در این دیدیم که دست کم یکی از ما

با این وجه بسیاری از دانشجویان آماده برای فعالیت سیاسی بودند. تعدادی از آنها همدیگر را در غفا می‌دیدند و گفتگوهای می‌کردند.

من که از جمله این قبیل دانشجویان بودم، هنگامی که به آلمان آمدم و فضا را باز دیدم، بیدرنگ در تنها جایی که می‌توانستم بدون اجازه حکومت شرکت کنم، حضور یانتم و با انگیزه مبارزه با استبداد به عضویت سازمان صنفی دانشجویان ایرانی در آمدم. هنوز چندماهه از اقامت در شهر هایدلبرگ نگذشته بود که عضویت در هیئت کارداران آن را قبول کردم. امثال من هرچا که سازمانی بود، یقیناً وجود داشتند و همینها بودند که ماهیت سازمان و سیرش را تعیین می‌کردند و آن را به جهت سیرزات سیاسی سوق می‌دادند. در آن زمان، از فعالان هیچکس به این نمی‌اندیشید که یک انجمن صنفی، بهتر است صنفی باشد و صنفی بماند. هیچکس به نقش انجمنهای صنفی در ایجاد دموکراسی آگاهی نداشت. فعالترها و سیاسترها فکر می‌کردند که چون استبداد حتی اجازه فعالیت صنفی را هم نمی‌دهد و چون تحقق هدفهای صنفی جز با نفی استبداد ممکن نمی‌شود، پس حتی انجمنهای صنفی هم باید مبارزه سیاسی بکنند و به خدمت آن درآیند. کسی نمی‌دانست که اگر انجمنهای صنفی وجود خود را به استبداد تحویل کنند و آن را وادار به قبول استقلال خود بمانند، با همین کار خود ضربه مهمی به استبداد زده‌اند و در تعدیل آن موفقیتی قابل کسب کرده‌اند. یا لایحه سیاسترها توجه دلشدند که اصرار چندانی در افشای ذات سیاسی سازمان نکنند. سوای تعداد زیاد دانشجویان خارج از سازمان که ما توجه به جلب آنها داشتیم، در میان اعضا، هم تعداد محتاطان غلبه داشت و ملاطفه‌شان سخت لازم بود. از این رو احتیاط لازم می‌آمد و این حالت تا هنگامی که جنبش در ایران آغاز شد، ادامه داشت.

رابطه سازمانهای شهری از دو راه تأمین می‌شد، یکی از طریق اعضا و هواداران نیروی سوم که در این و آن شهر جمعانی داشتند. یا عضوی و هواداری، و دیگر از طریق نامه پاریسی. نامه پاریسی را پیش از آن که ارگان کنفدراسیون بشود، عمدتاً همین نیروی سومها در پاریس منتشر می‌کردند. امیر پیشنهاد، ناصر پاکدامن، منوچهر هزارخانی و حسین ملک از گردانندگان آن بودند. اشخاصی مثل منوچهر تابان، مهرداد بهار و حمید عنایت (از انگلیس) هم در آن مقاله می‌نوشتند. از آلمان هم کسانی با آن همکاری می‌کردند. از جمله خود من که برای آن داستانی فرستادم. چاپ شد و اعتراضات زیادی را برانگیخت. معترضان ویژه دیگر در اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه را تشکیل می‌دادند. اوینا حول و حوش جهانگیر تفضلی جمع بودند که سرپرست کل دانشجویان در اروپا بود. در آن زمان جهانگیر تفضلی از هفته نامه خود ایران ما چاپی هم برای خارج از کشور می‌کرد که برای بسیاری از دانشجویان مجاناً از تهران یا پاریس ارسال می‌شد. این ایران ما در تهران چاپ می‌شد و اخبار و اطلاعاتی هم در باره دانشجویان ایرانی در اروپا منتشر می‌کرد. وقتی که فعالیت دانشجویان کم کم داشت بالا می‌گرفت و خاصه نامه پاریسی به وسیله



«مرامنامه» کنفدراسیون را شریف می‌کند، انعکاس کامل یافته است. به این معنی این عبارات منظور شرکت کنندگان در آن جلسه در از ماهیت کنفدراسیون روشن نمی‌سازد. برای فهم این استیضاح باید در نظر داشت که در آن زمان در داخل یعنی ایران هنوز جنبشی دیده نمی‌شد. هنوز دولت اقبال حکومت می‌کرد و مبارزه عمومی و آشکار که به مناسبت انتخابات مجلس بیستم در تابستان سال ۱۳۳۹ در گرفت. هنوز آغاز نشده بود. تشکیل کنفدراسیون شاید نتیجه حرکتی بود که به فاصله چندماه بعد از آن در ایران شروع شد و تا خرداد سال ۴۲ در سطح وسیع و عمومی ادامه یافت. در خارج از ایران، چون محیط آزادتر بود، حرکت زودتر آغاز شد.

با نشست هایدلبرگ. کنفدراسیون تشکیل شد، گرچه شرکت کنندگان با نیت نادرک کنفدراسیون در آن نشست گرد آمده بودند. ولی با تشکیل جلسه، آنچه نادرکنش را می‌خواستند، عملاً انجام شد. بنابراین دیگر لازم نبود که این جلسه را مقدمانی - نادرکنشی بخواهند. جلسه وجود کنفدراسیون را اعلام کرد. پیشنهاد نام را، نا آنجا که به خاطر دارم هزارخانی داد. به گمانم از نام سازمان دانشجویان فرانسه اقتباس کرده بود. جلسه هایدلبرگ سه مسئول انتخاب کرد که می‌بایستی، از جمله به کار برگزاری گفتگوهایی بعد در پاریس اقدام می‌کردند. مسئولان روح‌الله حمزوی، منوچهر هزارخانی و منوچهر فاتیان بودند. در انتخابات مسئولان بین نیروی سوسیالیست که در این جلسه اکثریت قاطع داشتند و ثابتیان که در اوطن توده‌ای بودن می‌رفت، کشمکش پیروچیان به وجود آمد، که از آن نیروی سوسیالیست پیروز درآمدند، گفتگوهایی بعد به خاطر تشبهات در اتحادیه فرانسه، در پاریس ممکن نشد و به لندن انتقال یافت. گفتگوهایی لندن روزهای آخر دسامبر ۶۰ و نخستین روزهای ژانویه سال ۶۱ تشکیل شد و تا چندروز ادامه یافت.

کنفدراسیون باید جمع فدراسیونها می‌بود. ولی آنچه در هایدلبرگ جمع شده بود، نمایندندگان سازمانهای شهری بودند. قرار شد در اولین فرصت در سطح کشوری فدراسیونها را ایجاد کنیم. در آلمان این کار چند ماه بعد در جلسه‌ای که در ماه نوامبر در هانوفر تشکیل شد، انجام گرفت. در این جلسه سازمانهای بیشتری شرکت کردند. از جمله سازمانهای شهر مونیخ و برلین غربی.

کار کنفدراسیون با نشست هایدلبرگ شروع شد. بعد از آن کنگره‌های این سازمان بطور مرتب هر سال تشکیل می‌شد. کنگره‌ها مرتباً پر جمعیت‌تر و سیاست‌تر می‌شد. کنفدراسیون برای گروهها و سازمانهای سیاسی تنها آورده‌گاه مبارزات روزمره و عملی‌شان شده بود. ماهیت صنفی سازمان به تدریج از یادها می‌رفت. سرانجام کنفدراسیون شمار سرنگونی رژیم شاه را در رأس مرامنامه خود قرار داد و برای این هدف هرچه در توان داشت کوشید. غلبه مطلق سیاست بر این اتحادیه در عین حال مانند بسیاری ساعتی در وطن آن کار می‌کرد. بمب باید سرانجام منفجر می‌شد و کنفدراسیون را از هم می‌پاشاند. انفجار در کنگره شانزده در سال ۱۹۷۵ صورت گرفت ■

پیش بگذارد تا حسن ظهور کند. حسب این کار را کرد و احتمالاً اثری به آن معنی که مقصودمان بود. روی هیچکس نگذاشت. یاد می‌آید موقعی که بهمن فریوند و دوستش را در خیابان دیدم - او از شهر توپتکن (آلمان) می‌آمد. از ته دل خوشحال شدم. دیدم که دست‌کم این یک نماینده و دوستش همسن و سال خود ما هستند. آنها را نمی‌شناختم. در خوابان نشانی محل تشکیل جلسه را تصادفاً از من پرسیدند، و این مقدمه آشنایی ما شد و موجب کاهش دلهره‌ای که در آن روزها به اوج رسیده بود. یک دلیل برای سیاسی بودن این جلسه این بود که در شهر ما هرچه موعود تشکیل آن نزدیکتر می‌شد. اعضای سازمان اطرافین من و حسب را بیشتر خالی می‌کردند. یکی بعد از دیگری بیرونه از ما فاصله می‌گرفتند و صلاح خود را در آن می‌دیدند که از دور شاهد ماجرا بشوند. ترس از ساواک یقیناً تنها دلیل این فاصله‌گیری نبود. بعضی را احتیاط راه‌آورد به دوری می‌کرد، احتیاط در مقابل یک حادثه تازه با شرکت آدمهای ناشناخته که می‌توانند خوشایند نباشند. عاقبت من مانده بودم و همین فرج حسب. عضو دیگری از هیئت کارداران سازمان ما به من کتیباً وکالت داد که از جانب او هرچه تصمیم لازم بود، بگیرم. خود او، نمی‌دالم به چه بهانه، فاصله گرفت. شخصی که بنا بود، به علت سن و سال بیشترش، نمایندگی سازمان ما را در جلسه بد عهده بگیرد، تنها هنگامی آمادگی خود را برای انجام این کار اعلام کرد که در جلسه لوبت سخن گفتن به سازمان میزبان - که ما بودیم، رسید. یعنی آخر همه.

جلسه در روزهای ۲۶ تا ۲۹ فروردین سال ۶۰ (تطبیقات عید پاک. ۱۵ تا ۱۸ آوریل ۱۹۶۰) در محل باشگاه دانشجویان خارجی دانشگاه هایدلبرگ تشکیل شد. تعداد شرکت کنندگان زیاد نبود. شانزده نفر از اجنجهایی بودند که نامشان در سند آمده است، خانم شیرین مهدوی تنها زن شرکت کننده در جلسه بود. نام همه شرکت کنندگان را به خاطر نادرک، بعضی از آنها که به یاد مانده‌اند: هزارخانی، ثابتیان، نیرومند، آشیایی، معتمدی، روح‌الله و نریدون حمزوی، رسولی، حسب، گرامی‌منش و... هستند. در امضاها می‌که پای سند گذاشته‌اند، نمی‌توان نام همه شرکت کنندگان را پیدا کرد. برخی سعی تمام در ناخوانا کردن امضای خود داشتند. برخلاف گفتگوهایی سالهای بعد کنفدراسیون جلسه ناظر و تماشاچی نداشت. جز یکی دو تن از همین شرکت کنندگان که نمایندگی نداشتند.

موضوع اصلی بحث جلسه طبیعتاً همان گریه‌هایی اجنجهایی، لزوم این کار و تشکیل کنفدراسیون بود. همه در ضرورت این مهم صحبت کردند و آمادگی سازمانهای خود را برای شرکت در آن اعلام داشتند. موضوع دیگر ماهیت صنفی یا سیاسی بودن کنفدراسیون بود. تقریباً همه شرکت کنندگان سیاسی می‌اندیشیدند و در این نظر اتفاق داشتند که سازمان صنفی نمی‌تواند از مبارزه سیاسی دور بماند. با این وجود همه به ترس زیاد اکثر دانشجویان از کار سیاسی در آن زمان آگاه بودند. بنابراین می‌دانستند که باید ماهیت صنفی کنفدراسیون را جلوه بیشتری بدهند و آن را اتحادیه‌ای صرفاً صنفی معرفی کنند. این ملاحظه همانطور که می‌بینیم در جلسات که



بیانیه کنفدراسیون محصلین ایرانی در اروپا

با توجه به افزایش روزافزون چرانیان مہمن ما کہ اکنون در شهرهای مختلف اروپا مشغول تحصیل هستند ، با در نظر گرفتن تشکیلات متعدد محلی به صورت اتحادیه‌ها ، انجمنها و سازمانهای محصل دیگر از دیر زمان لزوم نزدیکی و همکاری بیشتری جهت ایجاد یک جنبش وسیع برای همگان نمایان بود .

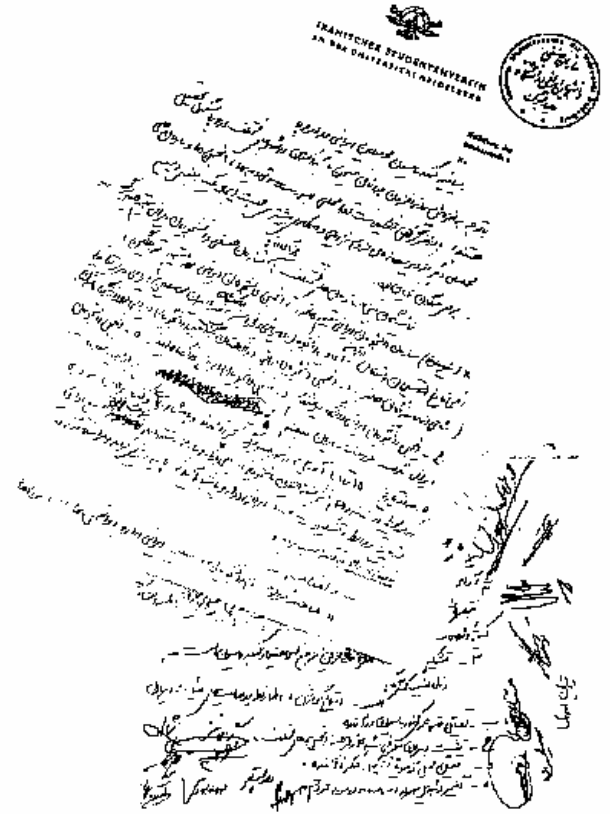
نمایندگان این سازمانهای مختلف ، از آلمان : سازمان صنفی دانشجویان ایرانی مقیم مایدلبرگ ، سازمان دانشجویان ایرانی مقیم هانور ، انجمن دانشجویان ایرانی مقیم توینگن ، انجمن فارغ‌التحصیلان رستفالن ، در فرانسه ، اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه ، از انگلیس : فدراسیون محصلین ایرانی در بریتانیا (شامل از نمایندگان حاضر : ۱ - انجمن دانشجویان ایرانی در انگلستان ، ب - انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه لندن ، ج - انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه بومنگام ، د - انجمن دانشجویان ایرانی دانشگاه لیدز ، ه - انجمن دانشجویان ایرانی شرکت ملی نفت ایران) ، پس از تهیه مقدمات لازم از تاریخ ۱۵ تا ۱۸ آوریل در شهر مایدلبرگ گرد آمدند و با مشاورات و کنکاشهای سه روزه ، در یک محیط دوستانه و الهامبخش کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا را ، که می‌تواند به نوبت مورد فصل نویسی در تاریخ روابط و تشکیلات محصلین ایران در اروپا به شمار آید ، پایه‌ریزی کردند و سرانجام زیر پرده اتفاق آراء به تصویب رسید :

- سرانجامه

«همانک کردن تمام دانشجویان و محصلین ایرانی در اروپا و انجمنها ، سازمانها و اتحادیه‌های محلی ایشان به صورت یک کنفدراسیون به منظور ایجاد و حفظ واستمرار روح همکاری بین ایشان در فرنگ و آگاه‌نیدن بیشتر آنها به حقوق و وظایف صنفی خویش و تبادلک وسایط تشکیلاتی به منظور ارتباط با همه محصلین ایرانی و مطالعه در شرایط کار و چاره‌جویی درباره مسایلی که بر قشر دانشجو و تحصیلکرده طبق منافع مہمنی با مطرح است.»

- اساسنامه

۱- تعریف: نام این سازمان کنفدراسیون محصلین ایرانی در اروپا می‌باشد





۲- ارگانهای کنفدراسیون

الف - شرکت در کنفدراسیون: علاوه بر شرکت کنندگان در کمیته تدارک هریک از انجمنها و سازمانهای دیگر محصلین ایرانی که به عللی موفق به شرکت مستقیم در این کنفدراسیون نتوانند می‌توانند با تماس با هیئت دبیران اطلاعات لازمه را به دست آورده و به کنفدراسیون پیوندند.

ب- هیئت دبیران: برای حل و فصل امور کنفدراسیون هیئت دبیرانی با شرکت نمایندگان سازمانهای وابسته انتخاب شده و با مشاوریت با یکدیگر به وظایف خویش طبق برنامه کنفدراسیون ادامه می‌دهند.

تیسره یک - هر سازمان وابسته یک نماینده در هیئت دبیران خواهد داشت. تیسره دو - هیئت دبیران از بین خود یک دبیر رابط که واجد اختیارات خاص دیگری نبوده و فقط متعهد تمرکز فعالیت هیئت دبیران خواهد بود انتخاب می‌نمایند. هیئت دبیران با داشتن مسئولیتهای مشترک در مقابل کنگره تصمیمات خود را با موافقت حداقل یک سوم آراء اتخاذ خواهند کرد.

تیسره سه - هیئت دبیران وظایف مربوطه خود را از طریق تشکیل کمیته‌های قرصی: کمیته استشارات، کمیته اطلاعات و گروه‌های دیگر انجام می‌دهد. ۳- تشکیل کنگره: کنگره عالیترین مرجع صلاحیت‌دار کنفدراسیون است - وظایف کنگره:

الف: استماع گزارش، اظهار نظر در فعالیتهای هیئت دبیران.

ب: تعیین مشی عمومی کنفدراسیون در آینده.

ج: تثبیت دبیران معرفی شده از طرف انجمنهای مختلف.

د: تعیین محل و موقع تشکیل کنگره آینده.

ه: تغییر و تبدیل مواد اساسنامه در مورد لزوم ■

برگزاری کنگره هایدلبرگ

مصاحبه با پیمان نیرومند

پیمان نیرومند یکی دیگر از شرکت کنندگان در کنگره هایدلبرگ بود. او و یکی دیگر از دوستانش نماینده انجمن دانشجویین شهر توبینگن واقع در جنوب غربی آلمان بودند. نیرومند پس از کنگره هایدلبرگ چندسال به ایران رفت. سپس به آلمان بازگشت. سال ۱۹۶۵ بود که من او را در برلین دوباره ملاقات کردم. او فعالیت خود را در کنفدراسیون در این شهر از سر گرفت و تا سال ۱۹۷۹ ادامه داد. سالی که کنفدراسیونها دسته دسته به ایران بازگشتند تا دریابند که سالهای دوری از وطن آنها را نسبت به واقعیات آن جامعه بیگانه کرده بود. پیمان در سال ۱۹۶۵ به پد نیز از فعالان صنف اول کنفدراسیون و دوبار عضو هیئت دبیران آن بود. مصاحبه یا او برای آگاهی از آن است که او با چه دیدی و با کدام تجربه‌هایی به تشکیل کنفدراسیون می‌نگریست.

س - تر از چه سالی ساکن توبینگن شده بودی؟

- من در سال ۱۹۶۵ برای تحصیل به توبینگن رفتم.

س - آیا در این سالی در آنجا انجمنی دانشجویی در میان ایرانیان وجود

داشت؟

- نه، ولی یک نشست کم و بیش منظمی وجود داشت. دانشجویان هفته‌ای یک بار در هم می‌نشستند. چندتایی بودند و رایج به مسایل مختلف دانشجویی، مسایل سیاسی و فرهنگی ایران گپ می‌زدند. بعد چند نفری به فکر افتادند که این نشستها را تبدیل به یک سازمان کنند. با اساسنامه و نظامنامه. اول بعضی از این کار وحشت داشتند. ولی چون اهداف را فرهنگی اعلام کرده بودند، رفته رفته دیگران هم آمدند. در آن زمان در توبینگن حدود ۲۰۰ نفر ایرانی بود. از این عده در جلسات سازمان و در جشنها و سخنرانیهای گاهی تا ۱۰۰ نفر شرکت می‌کردند. به طور متوسط ۶۰ عضو داشتیم، یعنی تا زمانی که جلسه هایدلبرگ تشکیل شد.

س - چه نوع آدمهایی به فکر تبدیل آن نشستها به سازمان افتادند. آنها خارج از توبینگن کسی به آنها برای انجام این کار پیشنهادی داده بود. مثلاً از پارسی؟

پیشنهادی از خارج نیامده بود. در خود شهر کسانی بودند که مسایل



سازمان دانشجویی فرانسه نوشته می‌شد. ما هم پاسخ می‌دادیم. تا این که در یکی از این نامه‌ها پیشنهاد شد که حالا که در شهرها و کشورهای دیگر هم انجمنهایی وجود دارند و بین آنها کم و بیش رابطه برقرار شده است. بهتر است که این رابطه‌ها را نظم بدهیم و یک جریانی به وجود آوریم که دربرگیرنده یا هدایت کننده همه انجمنها باشد. ما نظر مثبت دادیم. و این بود که به قرار برای تشکیل جلسه در هایدلبرگ منجر شد.

س - آیا سفارت هم از این کوششها اطلاع داشت و عکس‌العمل نشان می‌داد؟

.. یله. در این رابطه برای ما اتفاقی افتاد که بدینست شرح بدهم. من در توبینگن روزی در خانه نشسته بودم که زنگه زنگ زد. در را که باز کردم شخص خوش قیافه‌ای را دیدم که خود را معرفی کرد. گفت عضو حزب توده بوده و در آلمان شرقی زندگی می‌کرد و حالا دیگر علاقه به ادامه کار در آن حزب را ندارد. جدا شده و برای گرفتن دکترا به توبینگن آمده است. از من کمک خواست. چون خیلی خوش صحبت و مطلق و چالب بود. به او سریع نزدیک شدم و کمکش کردم. او هم بطور جدی شروع به کار دکترایش کرد. پس از چند هفته‌ای که از این ملاقات گذشت، روزی از سازمان دانشجویی از من سؤال کرد. برایش توضیح دادم. یک بار هم به سازمان آمد و در آنجا سخنرانی کرد. رابطه ما همینطور ادامه داشت تا این که یک روز به من پیشنهاد کرد که چه خوب است که در کنار این سازمان عده محدودی را دستچین شده. دور هم جمع کنیم و هسته‌ای برای مطالعه در امور سیاسی و اجتماعی به وجود آوریم. من استقبال کردم. در نتیجه سه نفر از رفقای نزدیکم را دعوت کردم. از هم تأکید کرد و جلسه تشکیل شد. قرار هم گذاشتیم که خیرش به بیرون درز نکند. جلسات سه ساعته و پنج ساعته ما از این به بعد تشکیل می‌شد و ادامه می‌یافت. کار خیلی فشرده واضح به تاریخ ایران. اصول سیاست و اقتصاد انجام می‌دادیم. او کتابهایی را به ما معرفی می‌کرد و ما می‌خواندیم و بحث می‌کردیم. عملاً او رهبری گروه را در دست داشت. چندماه که گذشت و در ما به خیال خودمان اساس ورزیدگی به وجود آمد، او پیشنهاد جدید داد. گفت: چه خوب است که در شهرهای دیگر هم از این نوع محافل به وجود آوریم. ما هم پذیرفتیم و در نتیجه مشترکاً به راه افتادیم. سفرهایی به بعضی از شهرها کردیم. هرجا که یکی در آشنای باب این کار را می‌شناختیم. هسته‌ای به وجود آوردیم. پنج شش تا شد. دفعی ما وقتی این پیشرفتها را دید - پیشنهاد جدیدی کرد که این بار برای ما خیلی تعجب‌انگیز بود. گفت: حالا که تعداد ما محدود می‌شده و ما تیرویی شده‌ایم. بهتر است یک نشریه بیرون بدهیم. روزنامه‌ای خبری. تحلیلی. سیاسی. اجتماعی و هنری. او اضاقت کرد که می‌توانم امتیاز این نشریه را از سفارت بگیریم. برای ما این دیگر خیلی تعجب‌آور بود. می‌گفتیم: اگر هم امتیازی لازم باشد. باید آن را از مقامات آلمانی گرفت. نه سفارت. استدلال او این بود که در این صورت می‌توانیم

اجتماعی و سیاسی پریشان مطرح بود و کسانی هم می‌گفتند که باید برای کار فرهنگی فرد هم جمع شویم. مسایل سیاسی به شکل که بعداً درآمد و به یک جریان کاملاً مخالف رژیم تبدیل شد. آن زمان مطرح نبود. کما اینکه ما در جشنهای عید از سفارت هم دعوت می‌کردیم و آنها می‌آمدند. یا اگر مشکل داشتیم از سفارت کمک می‌گرفتیم. مسئله‌ای که برای ما خیلی مهم بود. ارز دانشجویی بود. چون آن را به همه نمی‌دانند. همه می‌خواستند بگیرند. یک عده‌ای هم البته بودند که انگشت شمار بودند. اینها بچه‌های سیاسی بودند با گرایش به حزب توده یا به جبهه ملی، یا بدون گرایش خاص حزبی. سازمان ترکیبی بود از این نوع آدمها.

س - شما که کارهای فرهنگی را در آن محافل و نشستها هم می‌توانستید بکنید، چه شد که به فکر انجمن افتادید؟ حتماً بین این دو تفاوتی می‌دیدید؟

.. آن نشستها خنجرهای نداشتند. محفل کمی بودند. ما می‌خواستیم به آنها نظم بدهیم. البته آنها که سیاسی بودند، دوره‌های دیگری در ذهن داشتند. انجمنی برای آن می‌خواستند که کم‌کم شروع به فعالیت سیاسی در آن بکنند. ولی این برای زوده شرکت کننده ابتدا مطرح نبود.

س - آیا گرایش سیاسی این نوع آدمها برای دیگران روشن بود؟

.. برای آنها که قدری وارد بودند، یله. ولی اکثر دانشجویان اطلاعات سیاسی چندانی نداشتند که تفاوت گرایشها را درک کنند. سیاسیها هم‌دیگر را می‌شناختند. می‌شود گفت که بین آنها یک قرارداد ضمنی وجود داشت که صدای قضیه را در لیاروند. هرکسی کار خود را بکند.

س - می‌توانی بگویی گرایشهای سیاسی آنها که سیاسی بودند چگونه بود؟

.. جبهه ملی بود...

س - چه‌جمله ملی که سازمان تداخت؟

.. طرفداران صدق منظوم است. بعد توده‌ایها بودند و یک عده با گرایش به جامعه سوسیالیستها. عده‌ای هم بدون سازمان، مثل خود من که رابطه سیاسی نداشتم، ولی خوب علاقه به سمت مصدق در من زیاد بود.

س - شما از کمی شروع به ایجاد رابطه با دیگر سازمانهای دانشجویی در شهرها و کشورهای دیگر کردید و از چه طریق؟

.. ابتدا رابطه‌ها اتفاقی بود و برحسب آشنایی و یا نزدیکی به وجود می‌آمد. مثلاً لطفه‌ای از یک سازمان در اشوتنگارت نزدیک توبینگن وجود داشت که با ما ارتباط داشتند. یا مثلاً یکی از فعالین سازمان هانور می‌آمد توبینگن دوستانش را ببیند. از این طریق رابطه برقرار می‌شد. ولی یک رابطه کم و بیش رسمی زمانی به وجود آمد که ما از سازمان دانشجویان فرانسه نامه‌ای دریافت کردیم که در آن پیشنهاد تبادل نظر بین دو سازمان را کرده بودند...

س - نویسنده نامه چه کسی بود؟

.. تا آنجا که یادم می‌آید. متوجه هزارخانی بود. ولی نامه‌های رسمی از طرف



تشریح را احیالاً در ایران هم پیش کنیم. می‌گفت آدم باید همیشه اول راههای قانونی را انتخاب کند. اگر حکومت رد کرد، معلوم می‌شود که خودشان قانون را رعایت نمی‌کنند، و این حرفه‌ای می‌شود برای تبلیغ. و اگر موافقت کرد به نفع ما می‌شود. اینجا بود که در سن برای بار اول تردید ایجاد شد. ولی این تردید هنوز قوی نبود. ارتباط با شما. به هر حال ما گفتیم این کار را بهتر است به عقب بیندازیم، و او گفت برای دو سه هفته‌ای به مسافرت می‌رود، و رفت. چندی پس از آن برای من دعوتنامه‌ای از سفارت آمد، دعوت به ملاقاتی در کلن. این دعوت را از دو نفر دیگر از دوستان هم محفلی ما هم کرده بودند. ما متوجه شدیم که پس حتماً رابطه‌ای با آن جریان وجود دارد. آن موقع رابطه ما با سفارت طوری نبود که دعوت را رد کنیم. رفتیم. در سفارت به ما آدرس دیگری در همان شهر کلن دادند. گفتند آنجا منتظر شما هستند. رفتیم. خانه‌ای بود معمولی، روی زنگ در اسم یک آلمانی نوشته شده بود. زنگ زدیم. در که باز شد، دیدیم دوست ما هم آنجا است. در کنارش سرهنگ آیرملو که مسئول کل ساواک در اروپا بود نشسته بود. بعدها فهمیدیم که این خانه مرکز ساواک در آنجا بوده است. آقای آیرملو عجیب از ما استقبال کرد. ما او را اول نمی‌شناختیم. ولی وقتی خود را معرفی کرد. فهمیدیم که در چه دامی افتاده‌ایم. شرایط طوری نبود که بلافاصله شروع کنیم به پرغاش کردن. به هر حال آقای آیرملو شروع کرد به صحبت کردن. گفت: شما برای امتحان یک نشریه تقاضا داده‌اید، و من از طرف دولت ایران و سفارت به شما اعلام می‌کنم که ما از این تشریح خیلی استقبال می‌کنیم. حاضریم به شما کمک کنیم. آنهم بدون این که برای شما هیچ محدودیتی قایل شویم. ما می‌دانیم که شما به ما برخورد انتقادی می‌کنید، ولی اشکالی ندارد. ما حاضریم برای شما یک دفتر با دو منشی، یکی آلمانی و یکی فارسی زبان هم تدارک بدهیم. هزینه چاپ نشریه هم با ما. ما به شما هم حقوق می‌دهیم... در ضمن مرزهای هم به شما بدهم، و آن استقبال اعلیحضرت از این برنامه است. در آخرین ملاقات من ایشان حتی دستور دادند که ملاقاتی صورت بگیرد. ما هم برای شما بلیط تهیه کرده‌ایم برای چند روز بعد. به ایران پرواز می‌کنید. آنجا انیمیلی شما را به دوما می‌برد. ملاقات صورت می‌گیرد و شما با هواپیمای بعدی مراجعت می‌کنید. صحبت او به اینجا که رسید، من احساس کردم که افاق دور سرم می‌چرخد... یک دفعه مثل این که دیوانه شده باشم، همزی را که رویش بیهوش و مشروب گذاشته بودند، برگرداندم و پا به فرار گذاشتم و آن دو رفیق دیگر هم همینطور. به دو آندیم بیرون و از ترس این که تحقیقان کنند چه دودین ادامه دادیم. تا به یک پارک رسیدیم و خود را اینس احساس کردیم. این دوست ما که ما را تا اینجا کشانده بود، همان منوچهر آزمون بود. او بعد از مدتی نشریه را بیرون داد، که مدت زیادی عمر نکرد. آزمون خود به ایران رفت و تو می‌دانی که به بالاترین مقامها رسید و پس از انقلاب جزو اولین کسانی بود که به دستور خمینی اعدام شد.

س - این ماجرا مربوط به چه زمانی است؟
- بین ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰، یعنی قبل از تشکیل کنفدراسیون.
س - پس می‌شود گفت که سفارت هم در فکر ایجاد چیزی شبیه کنفدراسیون بود؟
- بله.
س - گفتید که اینجا و آنجا هسته درست کردید. ولی اینجا در کنفدراسیون شرکت نداشتند؟
- نه.
س - در آن زمان نامه پارسی در تریبونک پیش می‌شد؟
- بله. آن اواخر، قبل از تشکیل کنفدراسیون، یکی دو شماره پیش شد.
س - شما قبل از این که به هایدلبرگ بیایید، از ترکیب بقیه شرکت کنندگان هیچ اطلاعی داشتید؟
- ما فقط اینقدر می‌دانستیم که از شهرهای مختلف می‌آیند، دور هم می‌نشینیم و این فعالتهای دانشجویی را که البته جنبه سیاسی هم داشتند، هماهنگ خواهیم کرد. از فرانسه می‌دانستیم که هزارخانی می‌آید. ما آطور تو باغ بودیم.
س - از آنها که در هایدلبرگ دیدی قبلاً کسی را می‌شناختید؟
- نه، هیچکس را. هزارخانی را هم فقط از طریق نامه‌ها می‌شناختیم. من فکر می‌کنم دیگران هم همینطور را آطور نمی‌شناختند. چیز بچه‌های انگلیس که با هم در رابطه بودند. ما دیده بودیم که مثلاً ثابتیان در نامه پارسی مقاله می‌نوشت. ولی پیش از این اطلاعی نداشتیم.
س - آیا از خود جلسه چیزی به یاد دارید؟
- بادم می‌آید که چند نفری خوبی واردتر از ما بودند. بعضی از اصطلاحات برای ما خیلی ناآشنا بود. مثلاً خود اصطلاح کنفدراسیون که برای ما ناآشنا بود.
س - ثابتیان نوشته که اسم کنفدراسیون را او پیشنهاد کرده، ولی من فکر می‌کنم پیشنهاد مال هزارخانی بود؟
- من فکر می‌کنم ثابتیان پیشنهاد کرد. این نوع پیشنهادها بیشتر از جانب ثابتیان می‌آید. در واقع دو سه نفر بودند که نشست را می‌گرداندند. یکی همین ثابتیان بود، یکی هزارخانی، یکی آشتیانی و قدری هم رسولی. چندتایی بودند که هفت هشت سال بیشتر از ما سن داشتند. ما مثل این که جوانترینشان بودیم.
س - بله، ما کم‌سنترین بودیم. آیا از خود بحثها چیزی یادت هست؟ تا آنجا که من به یاد دارم، آدمها خیلی آگاهانه به مسئله کار سیاسی برخورد می‌کردند. می‌دانستند که دارند کار سیاسی می‌کنند، ولی در عین حال توجه داشتند که کار باید در ظاهر صورت صنفی داشته باشد.
- بله، من هم همین احساس را داشتم. فکر می‌کنم لااقل نود درصد بچه‌هایی که در این نشست شرکت کرده بودند، سیاسی بودند. خود ما هم یک مقدار سیاسی



بودیم. ولی برای همه ما روشن بود که انجمن دانشجویی باید ظاهر کاملاً صنفی داشته باشد، این که در این باره بحثی درگرفت یا نه، پادم نمی‌آید.

س - خاطره دیگری از آن جلسه داری؟

- به خاطر دارم که آن جلسه روی من خیلی تأثیر گذاشت. احساس کردم که یک جهش سیاسی انجام داده‌ام و در من یک چیز نویی متولد شده است. آدمها خیلی به نظرم جالب آمدند. مثل معلم ما بودند. مثل استاد‌های دانشگاه حرفه می‌زدند و ما گوش می‌دادیم. البته مقداری هم به فکر افتادیم که نکنند کاسه‌ای زیر لیمکاسه باشد. ولی این فکر ما را زیاد مشغول نکرد. کل جریان خیلی مثبت بود. محفل بود که سه روز طول کشید. سه روز تمام بحث کردن با آدمهایی که از جاهای مختلف می‌آمدند، برای ما خیلی جالب بود و به ما خیلی کمک کرد. در این سه روز رابطه خیلی خوبی بین آنها پیدا شد. اینها جدا یا هم یک زندگی سیاسی مشترک کردند که سالها طول کشید.

س - سازمان شما از خود پیشنهاد و بعد گزارش شما چگونه استقبال کرد؟

- پیشنهاد اول غیرمترقبه بود، چون بچه‌ها تصور خاصی نداشتند که چه کار باید کرد. الگوی خاصی برای این کار نداشتیم. نامه حاوی پیشنهاد هم آنطوری که باید هدف از تشکیل جلسه را شرح نداده بود. بنابراین مقداری دوی آن بحث کردیم. تا این که همه تأیید کردیم که پیشنهاد خوبی است. ما در نتیجه با تأیید کامل سازمان آمدیم قم. وقتی هم که برگشتیم، می‌توانم بگویم اعلان تشکیل کنفدراسیون مشوقی شد برای اعضاء سازمان که فعالیت بیشتری بکنند. سازمان از حالت محفل خود خارج شد. افق تازه و برنامه جدید پیدا کرد.

س - می‌ماند ارزیابی کار کنفدراسیون که از دیدگاه امروز باید انجام بگیرد. کار لازمی است که فرصت کافی می‌خواهد. به هر حال از این مصاحبه خیلی متشکرم ■



جستجو و جمع‌آوری کند، دیدگاهها و تجربیات متفاوت فعالان جنبش را از راههای مختلف، و بخصوص از راه مصاحبه‌های مستقیم و شخصی، ثبت و مستند کند و با مطالعه نتایج تحقیقات مشابه به دیدگاهی فراگیر و متعادل دست یابد. بنابراین لازم است در ابتدا همت و زحمات حمید شوکت را در گردآوری اسناد و نگارش تاریخ بیست ساله کنفدراسیون ارج نهاد. جا داشت که حمید شوکت در آغاز کتاب، برای اطلاع بیشتر خوانندگان از دشواریهای تدوین آثاری از این دست، توضیحات بیشتری در مورد روش پژوهش و نگارش خود عرضه می‌کرد، امری که ذکر آن در هر اثر تحقیقی لازم است. دیگر آن که نویسنده می‌توانست و می‌بایست از نتایج مطالعات گسترده موجود در باب تاریخ معاصر ایران استفاده کند؛ در حالی که وی به جز منابع خود کنفدراسیون، تنها تعدادی خاطرات سیاسی به زبان فارسی را مآخذ کار خود قرار داده است. رویهمرفته به نظر می‌رسد کتاب با عجله به اتمام رسانده شده و ظاهراً به همین دلیل نیز حدود سه چهارم از دو جلد کتاب از اسنادی تشکیل می‌شود که حالت «مواد خام» دارد، یعنی در متن و محتوای کتاب چندان مورد تحلیل و استفاده قرار نگرفته‌اند. البته همین «مواد خام» برای محققان بسیار ارزشمندند ولی استفاده از آنها برای خواننده عادی احتمالاً دشوار و محدود خواهد بود. بنابراین آنچه در زیر می‌آید عمدتاً نقد و ارزیابی بخش اول از جلد اول کتاب شوکت است، یعنی بخشی که تاریخ کنفدراسیون را از آغاز تا انشعاب آخر آن شرح می‌دهد و برای اکثر خوانندگان قابل استفاده‌ترین قسمت کتاب است. بخش اسناد و مدارک را در خانمه با اشارات کوتاهی مرور خواهیم کرد.

فصل اول کتاب با توضیحات نسبتاً مفصلي درباره زندگی و فعالیتهای سیاسی آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی آغاز می‌شود، به اضافه کارنامه کوتاهی از دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق و روابط وی با آیت‌الله کاشانی. ارتباط این فصل با تاریخ جنبش دانشجویی و کنفدراسیون روشن نیست. چون اگر منظور به دست دادن پیشینه سیاسی پایه‌گذاران کنفدراسیون می‌بود قاعدتاً نویسنده می‌بایست به حرکت‌های سیاسی ایران در سالهای پس از جنگ دوم جهانی می‌پرداخت و بخصوص خواننده را با سوابق حزب توده و جبهه ملی آشنا می‌کرد.

در حقیقت تاریخ کنفدراسیون از فصل دوم کتاب شروع می‌شود. فصل که اطلاعات تازه و جالبی دارد که اکثراً در اسناد کنفدراسیونی نیز یافت نمی‌شود. از جمله گفته می‌شود که فعالیت سیاسی سازمانتایفقه دانشجویی در خارج کشور به تشکیلات «سداما» (سازمان دانشجویان ایرانی مقیم آلمان) و حزب توده بستگی داشت و بخش مهمی از آن در اعتراض به قطع ارز دانشجویی توسط دولت دکتر مصدق آغاز شد. ولی نتیجه گیری صفحه ۷۵ مبنی بر این که «حکم تاریخ بر آن بود که نخستین رویارویی رژیم ایران با دانشجویان خارج از کشور، در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، به نام دولت مصدق ثبت شود» فقط با در نظر گرفتن شروع مجدد چنین فعالیتهایی در سالهای پس از جنگ دوم درست است. اولین مبارزات متشکل سیاسی

افشین متین

دو باره «تاریخ بیست ساله کنفدراسیون...»

شرکت (حمید)، تاریخ بیست ساله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)، زانبروک (آلمان)، نشر بازتاب، ۱۹۹۶، دو جلد، ۵۸۲+۷۹۸ صفحه.

مجموعه دو جلدی تاریخ بیست ساله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) از جمله آثار پژوهشی علمی است که منتشر شده است. کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)، که از این پس آنرا به اختصار «کنفدراسیون» می‌نامیم، طی دو دهه قبل از انقلاب مهمترین سازمان مخالفان رژیم شاه در خارج کشور بود. به ویژه در سالهای اختناق پس از ۱۹۴۲ تا نیمه اول دهه ۵۰. کنفدراسیون تنها سازمانی بود که با داشتن تشکیلات واحد، منسجم و علنی، فعالیت پیکر و مستمر و نفوذ فزاینده در محافل دانشجویی، جو خفقان سیاسی داخل ایران را در صحنه بین‌المللی افشا و هزاران جوان تحصیلکرده ایرانی را با تهدید اجتماعی و مبارزه سیاسی آشنا می‌کرد.

مطالعه و ارزیابی کارنامه کنفدراسیون، برای روشن‌تر کردن برخی زوایای تاریخ سیاسی معاصر ایران ضروری است. تحریف تاریخ در فضای سیاسی بعد از انقلاب به شدت رواج یافته است و بخصوص نیروهایی که طی انقلاب و پس از آن در مبارزات قدرت شکست خوردند، از جمله طیف وسیع لیبرال و چپ (غیرمذهبی و یا مذهبی) از تاریخ‌نگاری رسمی انقلاب نیز حذف شده‌اند و با در آن نقشی کم‌اهمیت و واگونه یافته‌اند. کنفدراسیون هم در این طیف قرار داشت و اکنون که ۱۶ سال از سرنگونی رژیم سابق می‌گذرد، اولین تاریخچه مستند کنفدراسیون به زبان فارسی منتشر می‌شود. در این مدت چند رساله دکتری در باره کنفدراسیون آغاز شد که هیچ‌یک به نتیجه نرسید تا اینکه در سال ۱۹۹۳ نویسنده این سطور چنین رساله‌ای را به پایان رساند که یافته‌های آن مبنای بررسی زیر قرار گرفته است.

تدوین اولین کار تحقیقی در باره یک جنبش و یا سازمان سیاسی کاری است دشوار. محقق باید با دقت و صرف وقت زیاد مدارک، اسناد و نشریات پراکنده را



اینکه موفق نشد نماینده‌ای به کنکرة تشکیل‌دهنده کنفدراسیون در پاریس، سال ۱۹۶۲، بفرستد، با ارسال پیامی رسمی کنفدراسیون را به مثابه «اتحادیه ملی» دانشجویان ایران مورد تأیید قرار داد.

تحرك سیاسی دانشجویان داخل و خارج کشور در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ یکی دیگر از وجوه حذف شده از تاریخ‌نگاری رسمی است. بررسی دقیق تحولات این دوران نشان می‌دهد که تا قبل از برآمد مخالفان اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی در پائیز و زمستان سال ۱۳۴۲، مبارزات سیاسی توسط جبهه ملی (دوم) رهبری می‌شد که نیروی اصلی بود و جناح تندروی آن را دانشجویان تشکیل می‌دادند. پس از سرکوب این جنبش در سال ۱۳۴۴، بسیاری از فعالان جنبش دانشجویی مبارزه را ادامه دادند و از جمله با تشکیل محافل زیرزمینی (به وسیله کسانی چون جزینی، سورکی، احمدزاده، پویان و محسن، حنیف‌نژاد، بدیع زادگان)، به تدارک مبارزه مسلحانه پرداختند و جنبش چریکی دهه ۵۰ را پی‌ریزی کردند که اعضا و کادرها و پایگاه اجتماعی اصلی حامیانش نیز عمدتاً دانشجویان بودند.

آخرین موردی که در این فصل شایان توجه و تحلیل بیشتری بود ماهیت و خواسته‌های مشخص سیاسی کنفدراسیون در این مقطع است. شوکت به قطعنامه مصوب نخستین کنکرة کنفدراسیون استناد می‌کند که در آن خواست برخورداری زنان ایران از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجامع قانونگذاری و نیز خواست بسیج ملی فارغ‌التحصیلان دبیرستانهای کشور در یک برنامه وسیع مبارزه با بیسوادی، ذکر شده است (صص ۲۴-۱۳۳). اینکه چگونه این خواسته‌های جنبش دانشجویی مستقیماً و رسماً به دو اصل اساسی «انقلاب سفید» تبدیل شد نکته بسیار مهمی است که باز از دید اکثر مورخان دور مانده است.

چهارمین فصل کتاب شوکت به پیامدهای «انقلاب سفید» و واکنش کنفدراسیون در برابر سرکوب مخالفان داخل کشور می‌پردازد. به نظر شوکت رشد سریع تعداد دانشجویان ایرانی در خارج کشور در دهه ۵۰ از نتایج «انقلاب سفید» و منوط به نیاز دولت به کادرهای متخصص بوده است. این ارزیابی تا حدی درست است ولی هجوم دانشجویان به خارج در درجه اول از محدودیت ظرفیت دانشگاه‌های ایران سرچشمه می‌گرفت که باعث شده بود حتی قبل از به اصطلاح به ثمر رسیدن «انقلاب سفید»، یعنی در همان اواسط دهه ۴۰، تقریباً نیمی از جمعیت دانشجویی ایران در خارج کشور باشند. در اواخر این دهه و بخصوص طی دهه ۵۰، با گشایش تعداد زیادی مدارس عالی و دانشگاه‌های جدید در ایران، ظرفیت جذب دانشجو افزایش یافت. با این حال آمار رسمی، هرچند نادقیق، نشان می‌دهد که حتی در آستانه انقلاب (اواخر دهه ۵۰) هنوز درصد بزرگی از دانشجویان در خارج کشور به تحصیل اشتغال داشتند. به هر حال افزایش بیسابقه و روزافزون جمعیت دانشجویی ایرانی در اروپا و آمریکا برای کنفدراسیون پایگاه بسیج نیرو بود.

شوکت دلایل رادیکالیزه شدن کنفدراسیون را چنین برمی‌شمارد: اولاً تشدید

دانشجویی در خارج از کشور به دوران رضاشاه برمی‌گردد، یعنی به اوایل دهه ۳۰ میلادی. زمانی که حزب کمونیست ایران در آلمان و فرانسه محافل مخفی دانشجویی سازمان داده بود که از جمله فعالان آنها می‌توان از تقی ارانی، خلیل ملکی، ایرج اسکندری و مرضی و بزرگ علوی نام برد.

فصل سوم به چگونگی تشکیل «کنفدراسیون اروپایی» (۶۲-۱۹۸۰)، درگیریهایی دانشجویان در اروپا و آمریکا با دولت علی‌امینی، ایجاد «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)»، (سال ۱۹۶۲)، انشعاب اولیه، و بازسازی سازمان اخیر در کنکرة لوزان (۱۹۶۳)، می‌پردازد.

شوکت به درستی اهمیت «جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا» را در شکل‌گیری اولیه محافل دانشجویی در اواخر دهه ۵۰ میلادی متذکر می‌شود. همچنین وی به نقش تعیین‌کننده الکوی موردنظر «جامعه سوسیالیستها»، یعنی «سندیکالیزم متعهد» (صفتی... سیاسی) و نشریه این گروه، یعنی «نامه هاروسی (دوره اول) اشاره می‌کند و نقش فعالانه نظیر امیر پیشداد، ناصر پاکدامن، منوچهر هزارخانی و حمید عنایت را هم ذکر می‌کند. هواداران و اعضای حزب توده نیز در ایجاد «کنفدراسیون اروپایی» با «جامعه سوسیالیستها» همکاری داشتند ولی «کنفدراسیون جهانی» در بدو تشکیل، یعنی در سال ۱۹۶۲، تحت رهبری دانشجویان هوادار جبهه ملی در آمد. همزمان با شروع مجدد فعالیت جبهه ملی (دوم) در ایران، دانشجویان هوادار آن در اروپا و آمریکا نیز به سرعت متشکل شدند و توانستند برپایه‌گذاران «کنفدراسیون اروپایی»، یعنی هواداران و اعضای جامعه سوسیالیستها و حزب توده، برتری یابند.

در این فصل به تاریخچه «سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا» نیز اشاره مختصری شده است. اما لازم بود توضیح بیشتری داده می‌شد درباره این که چگونه این سازمان که از ابتدای فعالیتش، در اوایل دهه ۵۰ تا سال ۱۹۶۰، تحت کنترل سفارت ایران و سیا قرار داشت، ناگهان تحول و چرخش یافت و به مخالفان پیوست. توضیح این مطلب که نفوذ اولیه سیا و دولت ایران در «سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا» چگونه خاتمه یافت، بی‌اساس بودن اتهامات و شایعاتی را که هنوز هم، در این باره وجود دارد نشان خواهد داد. ضمناً کنکرة سال ۱۹۶۰ این سازمان، که طی آن دانشجویان مخالف رژیم کنترل «سازمان آمریکا» را به دست گرفتند، در شهر ایسیلاتی در ایالت میشیگان تشکیل شد که به غلط ایسیلیاتی ذکر شده است (صص ۱۲۰ و ۱۳۰).

نکته مهم دیگری که در این فصل بدان توجه کافی نشده است تلاش و تأکید پایه‌گذاران «کنفدراسیون جهانی» برای تبدیل این سازمان است به «اتحادیه ملی» و سراسری دانشجویان در خارج و داخل ایران است. در اینجا می‌بایست اهمیت مبارزات سیاسی دانشجویان دانشگاه تهران در این دوران و ارتباط مستقیم آن با تشکیل کنفدراسیون تشریح می‌شد. «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» (وابسته به جبهه ملی)، که در سال ۱۳۲۹ تشکیل شده بود، این مبارزات را رهبری می‌کرد و با



کسب و تضاد آن با کنفرانس بین‌المللی دانشجویی در سال ۱۹۶۶، یعنی یک سال قبل از افزایش نفوذ سیا در این سازمان، آغاز شده بود (صص. ۵۷-۱۵۶). در پایان این فصل به نقش زنان در کنفدراسیون توجه شده و از جمله به این واقعیت که علیرغم ایجاد «سازمان ملی زنان ایران» در سال ۱۳۴۴ به مثابه یک سازمان جنبی کنفدراسیون، دیدگاه حاکم بر جنبش دانشجویی اصولاً «مسئله زن» را تا بهی از «مضلات اساسی تر» سیاسی و اجتماعی تلقی می‌کرد و با اینکه تعداد نسبتاً زیادی از دانشجویان زن در فعالیتهای کنفدراسیون شرکت داشتند رهبری سازمان تقریباً بطور انحصاری در اختیار مردان بود (صص. ۹۸-۱۹۷). با اینحال نباید از یاد برد که این خصیلت «مردسالارانه» به کنفدراسیون محدود نبود و حتی بااصطلاح پیشروترین سازمانهای جنبش دانشجویان اروپایی و آمریکایی در آن دوران تحت بینش و رهبری مردسالارانه قرار داشتند و دقیقاً اعتراض و انتقاد به همین امر بود که زمینه رشد و گسترش دیدگاههای فمینیستی و جنبش سیاسی- فرهنگی مستقل زنان در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی را فراهم کرد.

فصل پنجم تاریخ بیست ساله کنفدراسیون با شرح تظاهرات و برخوردهای دانشجویان با پلیس و مأموران ساواک طی سفر رسمی شاه به آلمان در سال ۱۹۶۷ شروع می‌شود. شوکت از تأثیر کنفدراسیون در رادیکالیته شدن و گسترش جنبش اعتراضی دانشجویان آلمانی در سالهای ۶۹-۱۹۶۸ یاد می‌کند و درضمن معتقد است که رادیکالیته خود کنفدراسیون با نتایج «انقلاب سفید» و بطور مشخص با «هجوم روستائیان به شهر» و انتقال فرهنگ روستایی، که «تمایلی خفته و کشتی غریزی به تخریب» به همراه دارد، تشدید گردید. در حقیقت از اواسط دهه ۴۰، و بویژه در دهه ۵۰، دهها هزار دانشجوی ایرانی از کشورهای مختلف اجتماعی به خارج آمدند و برخی وارد فعالیتهای سیاسی شدند. اما این فرض که گرایش به «تندروی و تخریب» از فرهنگ ماقبل شهرنشینی برمی‌خیزد مستدل نیست چرا که درست در همین زمان جنبشهای دانشجویی در اروپا و آمریکا هم تمایلات رادیکال مشابه کنفدراسیون داشتند و بویژه ماتئوئیزم، که تصویری رمانتیک از خصیلت‌های انقلابی جوامع روستایی ارائه می‌کرد، در میان دانشجویان سیاسی غربی نیز به شدت رایج شده بود (صص. ۲۳-۲۲۲).

شوکت به نفوذ سازمانهای چپ خارج کشور در کنفدراسیون برخورد گذرایی دارد (صص. ۵۰-۲۴۷) که رافی به مقصود نیست چرا که بدون شناخت دقیق پیچیدگیهای رابطه کنفدراسیون با سازمانهای چپ‌گرای تجدیدی ایران درک صحیحی از تکامل سیاسی کنفدراسیون میسر نیست. بطور مثال انهایی که رژیم شاه همواره علیه کنفدراسیون به کار می‌گرفت، و هنوز در انتقاد به این سازمان شنیده می‌شود، این است که کنفدراسیون چیزی بیشتر از «سازمان پوششی» گروههای مارکسیستی نبود و اعضای آن به صورت «بازوچه»های سیاستها و اختلافات گروههای زیرزمینی درآمد بودند. نفوذ محافل مارکسیستی در رهبری کنفدراسیون و نیز رشد فرقه‌گرایی و

اختناق در ایران و ثانیاً جو بین‌المللی ملهم از انقلابات و مبارزات «آزادیبخش ملی» در کوبا، الجزایر، ویتنام، خاورمیانه و آمریکای لاتین، انشعاب «سازمان انقلابی» از حزب توده در سالهای ۴۳-۱۳۴۲ همزمان بود با گرایش به چپ در میان جوانان و دانشجویان وابسته به جبهه ملی در خارج کشور. این دو گرایش که به «مبارزه مسلحانه» و «گذار انقلابی» متمایل بودند، کنفدراسیون را مستقیماً تحت تأثیر گرفتند و پسوی رادیکالیته سوق دادند که با سننهای قدیمی جبهه ملی و حزب توده تفاوت داشت. رویارویی کنفدراسیون با رژیم شاه در سال ۱۳۴۴ نیز نقطه عطفی در رادیکالیته شدن آن بود. در این سال دولت ایران تیراندازی یک سرباز کارگردان شاهنشاهی به سوی شاه را با «توطئه یک گروه مارکسیستی» مرتبط اعلام کرد و شش تن از فعالان و رهبران سابق کنفدراسیون را، که به ایران برگشته بودند، در ارتباط با «واقعه تیراندازی در کاخ مرمر» دستگیر کرد. کنفدراسیون برای نجات این متهمان از مجازات اعدام و نیز در دفاع از موجودیت و حقانیت خویش، به فعالیتهای تبلیغاتی بیسابقه‌ای دست زد و در عین حال شخص شاه را مستقیماً مورد حملات سیاسی قرار داد. سازمانهای نظیر عضو بین‌المللی، فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر، اتحادیه‌های کارگری و دانشجویی و احزاب و شخصیتهای منتقد، مانند دیرکل سازمان ملل متحد، ژان پل سارتر و برتراند راسل، در این فعالیتهای درگیر شدند. سرانجام احکام اعدام متهمان لغو شد و این پرونده نسبی برای کنفدراسیون وجهه و شناسایی بین‌المللی کسب کرد و در عین حال فعالیتهای این سال سرمشق مبارزات آتی کنفدراسیون قرار گرفت.

بدین ترتیب کنفدراسیون بنای «سیاست دفاعی» را گذاشت که طبق آن حقوق همه متهمان سیاسی ایران، علیرغم عقاید و مرام آنها، می‌بایست مورد دفاع و پشتیبانی قرار گیرد. کنفدراسیون در این امر بطور عمده موفق بود و بدون استثنا برای آزادی دستگیرشدگان و محکومان سیاسی، از دانشجویان و روحانیان گرفته تا اعضای حزب ملل اسلامی و حزب توده و شخصیتهایی چون مهدی بازرگان و آیت‌الله محمود طالقانی و اعضای چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق، بطور مؤثر و فعال تلاش کرد.

در این بخش از کتاب به عضویت کنفدراسیون در دو سازمان دانشجویی بین‌المللی، یعنی کنفرانس بین‌المللی دانشجویی (International Student Conference) و اتحادیه بین‌المللی دانشجویان (International Union of Students) اشاره شده است. سازمان اخیر وابسته به اتحاد شوروی و «بلوک شرق» بود و سازمان نخست اتحادیه‌های دانشجویی اروپایی و آمریکایی و «جهان سوم» را در بر می‌گرفت و بتدریج راه و روش محافظه‌کارانه‌ای در پیش گرفت که در سال ۱۹۶۷ معلوم شد که ناشی از نفوذ سیا در شاخه آمریکایی آن بوده است. از آنجا که روابط کنفدراسیون با هر دوی این سازمانها باعث درگیرهای درونی و اتهامات بیرونی شد، لازم به تأکید است که کنفدراسیون از خط مشی حاکم بر رهبری این سازمانها مستقل بود و بخصوص



روزگاری در ایران به قدرت برسند، نمی‌دید» ولی همانطور که خود او معترف است کنفدراسیون در این ارزیابی تنها نبود و هیچک از نیروهای سیاسی ایران، از جمله خود آیت‌الله خمینی و دیگر روحانیان مخالف رژیم شاه، چنین امکانی را، دست‌کم به مثابه یک هدف ملموس و دست‌یافتنی، مطرح نکرده بودند (حصص، ۱۶-۳۰۶).

تا آنجا که به انشعاب نهایی کنفدراسیون مربوط می‌شود، تأثیر مبارزات چریکی در رادیکالیزه شدن جو سیاسی و رشد تضادهای موجود در جنبش دانشجویی عواملی بودند مؤثرتر از آنچه شوکت مورد تأکید قرار می‌دهد، یعنی مسایل بین‌المللی و بخصوص بحران مائوئیسم. نزدیکتر شدن تدریجی چین به کشورهای غربی و متحدان آنها، از جمله رژیم شاه، طی دهه پنجاه هواداران ایرانی چین را در مخمصه قرار داد، ولی حکم شوکت مبنی بر این که این امر کنفدراسیون را با مشکل لاینحل روبرو ساخت، تنها در صورتی صحیح می‌بود که کنفدراسیون را سازمانی عمدتاً مائوئیستی تصور کنیم. در حالی که علیرغم رشد وسیع گرایشهای مائوئیستی در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰، کنفدراسیون هرگز مواضع مائوئیستی اتخاذ نکرد. به گفته شوکت «جمهوری توده‌ای چین برای کنفدراسیون به سنگر انقلاب و به پشتیبان خلفهای در بند جهان بدل شد» (ص. ۲۳۸). چنین ادعایی صحت ندارد چون همواره گرایش قوی دیگری در کنفدراسیون با چنین مواضعی مخالف بود و این گرایش اخیر، بویژه در دهه ۵۰ و تحت تأثیر مبارزات مسلحانه در ایران، نسبت به مائوئیستها رشد و گسترش بیشتری داشت. انشعاب نهایی کنفدراسیون تا حد زیادی به مبارزه بین دو گرایش فوق مربوط می‌شود. ضمن اینکه مسایل پیچیده‌تری نیز در آن دخیل بود. شوکت از انشعاب کنفدراسیون در سال ۱۹۷۴ تحلیل کافی به دست نمی‌دهد و بخصوص جای ارزیابی کلی و نتیجه‌گیری نهایی از تاریخچه و کارنامه سیاسی - فرهنگی کنفدراسیون در نوشته وی خالیست. او به درستی به صف‌آرایی و مبارزه بین مائوئیستها و مخالفان آنها، بحث و جدل بر سر مقوله «تیلیغ سرنگونی رژیم»، تأثیر مبارزات چریکی و سرکوب آن در اواسط دهه ۵۰ و بالاخره به دور شدن فزاینده تحلیل‌های کنفدراسیون از واقعیات جامعه ایران اشاره می‌کند. در عین حال باید توجه کرد که انشعاب نهایی کنفدراسیون زمانی صورت گرفت که این سازمان در اوج قدرت و نفوذ خود بود و از نظر فعالیت، شناسایی بین‌المللی، تأثیر تبلیغاتی و تجربه رهبری و تعداد اعضا و هواداران هنوز در حال صعود بود. از سوی دیگر تضادها و بحران درونی سازمان به مرحله انفجار رسیده بود.

علاوه بر آنچه در بالا ذکر شد، عوامل دیگری هم به این تضادها دامن می‌زد. اولاً ترکیب اجتماعی اعضا و فعالان کنفدراسیون طی پانزده سال فعالیت کاملاً عوض شده بود. پایه‌گذاران کنفدراسیون گروه کوچکی بودند که مبارزات گسترده اجتماعی و سیاسی دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ ایران را تجربه کرده بودند اما اعضا و هواداران سازمان در دهه ۵۰ از نسل دیگری می‌آمدند که در سالهای اختناق رشد کرده و در نتیجه از نظر سیاسی کاملاً بی‌تجربه و بسیار تأثیرپذیر بودند. عکس‌العمل گروه

سیاستهای ماجراجویانه بسیاری از این محافل، واقعیت دارد. این امر بخصوص در دومین دهه حضور سیاسی کنفدراسیون تأثیرات مخرب‌تری گذاشت و نهایتاً از دلایل اصلی انشعاب در این سازمان بشمار می‌آید. ولی این هم واقعیت دارد که کنفدراسیون از ابتدا تا انتهای فعالیتش هرگز منحصرأ تحت کنترل سازمان یا گرایش سیاسی واحدی در نیامد و همواره دست‌کم دو گرایش متفاوت سیاسی در رهبری آن حضور انفرادی داشتند. مهمتر این که برخلاف رسم حاکم بر سازمانهای سیاسی ایران، اعضای کنفدراسیون از حق انتخاب برخوردار بودند و بویژه در سالهای نخستین، این انتخاب به گروههای مارکسیستی نیز محدود نمی‌شد چون گرایشهای لیبرال و حتی اسلامی هم در کادر رهبری شرکت اساسی داشتند. به نظر شوکت جریان چپ کنفدراسیون تحت تأثیر چهار گروه مارکسیستی، یعنی «سازمان انقلابی حزب توده»، گروه «کادرها»، سازمان «توفان» و سازمان «انقلابیون کمونیست» رشد کرد. ولی همانطور که خود وی توضیح می‌دهد چپگرایی به این گروهها منحصر نمی‌شد و تا اواخر دهه ۴۰ سازمانها و محافل منتسب به جبهه ملی در اروپا و آمریکا نیز اکثراً دیدگاههای مارکسیستی اختیار کرده بودند. در عین حال، برخلاف چهار گروهی که شوکت به عنوان چپ کنفدراسیون نام می‌برد، چپگرایان جبهه ملی انتقاد از شوروی را با گرایشهای مائوئیستی و طرفداری از چین کمونیست جایگزین نکرده بودند. بنابراین نتیجه گیری شوکت که گرایش چپ کنفدراسیون ضد شوروی و طرفدار چین بود نمی‌تواند صحیح باشد (حصص، ۵۶-۲۵۹).

در پایان این فصل شوکت به غیرقانونی شدن کنفدراسیون در اسفندماه سال ۱۳۴۹ می‌پردازد و دلیل این امر را ناروشن ارزیابی کرده، آن را با گرایش سازمان به چپ مرتبط می‌بیند. از جمله دلایل مشخص‌تری که برای این تصمیم دولت ایران در آن زمان، می‌توان ذکر کرد یکی بالاگرفتن اعتراضات دانشجویی در داخل کشور و دیگر شروع مبارزه چریکی است که نوبی جوهران و ضد حمله تبلیغاتی گسترده رژیم را به همراه داشت. محاکمه «گروه فلسطین»، که اعضای آن به اتهام تدارک برای مبارزات مسلحانه دستگیر شده بودند، و مصاحبه‌های تلویزیونی و مطبوعاتی «مقام امنیتی» با متهمان به «توطئه علیه امنیت کشور» بخشهای دیگری از حرکت استراتژیک رژیم علیه مخالفان بود که غیرقانونی کردن کنفدراسیون را نیز شامل شد.

مخالفان و آخرین فصل کتاب به وقایع دهه ۵۰ اختصاص دارد. نشانه‌های شنایزدگی در این فصل بیشتر به چشم می‌خورد. بطور مثال برخلاف فصول دیگر، ترتیب زمانی رویدادها در اینجا چندان رعایت نمی‌شود و رویدادهای متعدد به سرعت و بدون توضیح ارتباط آنها با یکدیگر مرور می‌شوند.

از رئوس مطالب این فصل باید از رابطه کنفدراسیون با جنبش چریکی و آیت‌الله خمینی، سیاستهای بین‌المللی کنفدراسیون و تضادها و انشعاب نهایی آن نام برد. از خلال بررسی تماسها و پیامهای مبادله‌شده بین کنفدراسیون و آیت‌الله خمینی، شوکت به این نتیجه می‌رسد که «کنفدراسیون کوچکترین امکانی مبنی بر این که روحانیان



۷۷۸-۳۶۴ از جلد اول کتاب را شامل می‌شود. نمونه‌هایی از «سرودهای کنفدراسیون»، تراژامه‌های مالی، مدارک پراکنده مربوط به کنگره‌های مختلف، امور بین‌المللی، پیامها، فعالیت‌های اعتراضی، اسناد ساواک و... را گرد آورده است. سرودهای کنفدراسیون فضای احساسی و تحولات فرهنگ سیاسی محافل دانشجویی را منعکس می‌کند. مثلاً «سرود شماره یک کنفدراسیون» حال و هوای سالهای اولیه تشکیل سازمان را دارد: مدح «هنر» و «دانش» و گرویدن بشریت به آشتی و «جستجوی زندگی» (ص. ۳۷۵)؛ در حالی که سرود «اختر سرخ» فریادی است از دوران تب تند مائوئیستی: «می‌درخشند ز نو به دنیا/ اختر سرخ پروتاریا».

«مارکسیسم لنینیسم اندیشه‌آموثر ره‌نمایند به توده‌ها هر جا...» (ص. ۲۸۹). اسناد انشعاب کنگره پاریس (۱۹۶۲) بحث و جدلهای درونی مرحله اول جنبش را نمایش می‌دهد (صص. ۴۹-۴۰۱) و جدولهای طولانی «دخل و خرج» در کار بودن حساب و کتاب دقیق را، حتی با ذکر جزئیاتی از قبیل «مخارج قند و چای» و «ویتامین برای اعضایی» (صص. ۵۰۰-۴۵۹). مطالب نشریات کنفدراسیونی مثلاً «پیک اردو»، زندگی روزمره کردهمانیهای این جنبش را ثبت کرده‌اند: مسابقات ورزشی و شطرنج، بحث درباره شکست در پاکستان، انتقاد به مستولان و سرودخوانی (صص. ۶۳-۵۶۱). و بالاخره آخرین قسمت این بخش نمونه‌های جالبی دارد از پوسترها، جلد مجلات، اعلامیه‌ها و تصاویر افراد و «اکسیون»های کنفدراسیونی از قبیل اعتصابات، تظاهرات و اشغال کنسولگریهای ایران (صص. ۷۷۹-۷۶۰).

دومین بخش مجموعه اسناد کنفدراسیون تمام جلد دوم تاریخ بیست ساله کنفدراسیون را پر می‌کند. این بخش تماماً به گزارشها و مصوبات کنگره‌های کنفدراسیون، از کنگره هایدلبرگ که در سال ۱۹۶۰ «کنفدراسیون اروپایی» را تأسیس کرد تا شانزدهمین و آخرین کنگره کنفدراسیون واحد در سال ۱۹۷۵، اختصاص دارد. این اسناد بالقوه مهمترین منبع برای بازسازی و تحلیل تاریخ کنفدراسیون است چون جزئیات ساختار سیاسی و اداری و موضوعگیرها و جمعیندهای رسمی از نظریات موجود در سازمان و سیر تکامل آن را منعکس می‌کند.

با اینکه گزارشهای چند کنگره سالیانه، بخصوص کنگره سال ۱۹۶۹ در پاریس که اساسنامه کنفدراسیون را تدوین کرد، در این بخش موجود نیست، شوکت کاملترین مجموعه اسناد کنفدراسیون را گردآوری کرده و این کاری است ارزشمند. متأسفانه این اسناد بخودی خود چندان گویا نیست بلکه در اکثر موارد توافقات و فرمول‌بندیهای ظریف سیاسی را در بر دارد که به صورت غیرمستقیم بیان می‌شود و بدون شناخت دقیق از شرایط و جناح‌بندیهای هر مقطع زمانی ویژه، عمدتاً مبهم می‌ماند. بطور مثال شوکت «مشور کنفدراسیون جهانی» را، که در سال ۱۹۷۱ در دوازدهمین کنگره کنفدراسیون تصویب شد، ضمن مصوبات این کنگره آورده است (صص. ۱۷-۳۹۶). مطابق این منشور «کنفدراسیون سازمانی است علنی، توده‌ای، دموکراتیک و ضدامپریالیستی» که اعضای آن «بینشهای متفاوت اجتماعی» دارند و بنابراین کل

اخیر به فضای باز و جو سیاسی محافل دانشجویی اروپا و آمریکا در سالهای ۷۵-۱۹۶۵ میلادی، گرایش به رادیکالیسم ناپخته و راه‌حلهای افراطی و قالبی برای مسایل بزرگ جامعه ایران بود که از آن تقریباً هیچ شاخشی نداشتند. تعصبات فرقه‌ای، الگوبرداری از چین و ویتنام و آمریکای لاتین و تقدیس چریک و مبارزات قهرآمیز، واکنشهای نسل جوانی بود که امکان تفکر یا حرکت برای شرکت در زندگی سیاسی از آن سلب شده بود. ثانیاً این «نسل دوم» کنفدراسیونی خاستگاه اجتماعی متفاوتی داشت. طی دو دهه ۴۰ و ۵۰ برای اولین بار جمعیت دانشجویی ایران از یک قشر کوچک و ممتاز چندین هزار نفری به یک گروه اجتماعی دهها هزار نفری تبدیل شد. شمار بزرگی از گروه اخیر به قشرهای مابنی و پائین‌تر اجتماع تعلق داشتند و ضمن برخورداری از تحصیلات و آگاهی برتر، اختلافات طبقاتی و استبداد فزاینده سیاسی را با شدت بیشتری حس می‌کردند. طبیعی بود که بخشی از این گروه به شیوه‌های تندتر و افراطی‌تری گرایش داشته باشد که در مبارزات دانشجویی داخل و خارج کشور و نیز در جنبش چریکی متجلی بود.

در جمعیندی کوتاه از تاریخچه کنفدراسیون قبل از هر چیز باید تجربه این سازمان را به مثابه نماد بارز حضور سیاسی دانشجویان در هیئت یک گروه اجتماعی نوین مورد توجه قرار دهیم. خلاصه کردن هویت کنفدراسیون در افراطی‌گری سیاسی آن اشتباه خواهد بود چون این خصوصیت در فرهنگ سیاسی معاصر ایران رواج کاملی داشته است و به کنفدراسیون محدود نمی‌شود. برعکس ویژگی و اهمیت تجربه کنفدراسیون در این است که این سازمان با خواستههای پیشرو و اعتدالی در چهارچوب قوانین موجود کشور وارد صحنه شده و به انکای ساختار کثرت‌گرا و دموکراتیک اولیه خود توانست موفقیت و نفوذ فراوان کسب کند. با رشد استبداد سلطنتی در ایران، کنفدراسیون به تدریج به مواضع افراطی رانده شد، با اینحال تنها سازمان مخالف بود که نه فقط در مقابله با رژیم شاه دوام آورد بلکه فعالیت و پایگاه اجتماعی خود را گسترش داد. از شناسایی و اعتبار بین‌المللی فزاینده‌ای برخوردار شد و در فضای اختناقی و دفاع از قربانیان آن در ایران مهمترین نقش را داشت. و بالاخره شرکت ایرانیان را در یک جنبش جهانی جوانان و دانشجویان رهبری کرد. در مورد این ادعا که گویا کنفدراسیون در روی کار آمدن استبداد جدیدی در ایران مسئولیت داشته، باید یادآوری کرد که فعالیت کادرهای شناخته شده کنفدراسیون خلاف این را ثابت می‌کند. این افراد در شمار اقلیت کوچکی بودند که در فضای بعد از انقلاب هم از حقوق و آزادهای دموکراتیک دفاع کردند و با شرکت در گروهیندهایی نظیر «اتحاد چپ» و «جبهه دموکراتیک ملی» از همان آغاز در برابر شکل‌گیری استبداد پس از انقلاب ایستادگی کردند.

آن بخش از تاریخ بیست ساله کنفدراسیون که مجموعه‌ای از اسناد و مدارک کنفدراسیون را در بر می‌گیرد شامل دو قسمت است. قسمت اول که صفحات



سازمان «نمی‌تواند از ایدئولوژی مشخصی پیروی نماید». در عین حال این منشور وظیفه کنفدراسیون را «تأمین حقوق صنفی، اجتماعی و سیاسی دانشجویان» تعریف می‌کند که تحقق آن تنها با «تأمین حقوق اجتماعی و سیاسی مردم ایران که از طرف رژیم ایران به دلیل ماهیت ضدخلفی آن بکلی پامال می‌شود، امکان‌پذیر است». چنین فرمول‌بندی پیچیده‌ای تکامل سیاسی کنفدراسیون را بعد از ده سال فعالیت منعکس می‌کند. این منشور در صورت و محتوی با اساسنامه کنفدراسیون تفاوت‌های اساسی دارد. فرمول‌بندی خاص آن حاصل جدلها و توافق مرحله‌ای بین جناح‌های مختلف کنفدراسیون در سال ۱۹۷۸ است. اولین طرح این منشور هنوز به قانون اساسی ایران متکی بود ولی اکثریت اعضای کمیته تدوین منشور با ارجاع به قانون اساسی مخالفت کردند در حالیکه اقلیت کوچک هوادار حزب توده خواهان حرکت در چهارچوب قانون اساسی بودند و سازمان انقلابی نیز با تندروی در منشور مخالف بود. تجزیه و تحلیل بیشتر این منشور و جناح‌های کنفدراسیونی درگیر تدوین آن، نکات مختلفی از تاریخ جنبش دانشجویی را در این مقطع روشن می‌کند که در اینجا نمی‌توان به آنها پرداخت. ذکر این نمونه نشان می‌دهد که بخش استاد کتاب شوکت، علیرغم ارزش و اهمیت آن، مجموعه‌ای از «مواد خام» است که باید برای تهیه تاریخ جامع‌تری از جنبش دانشجویی خارج کشور مورد استفاده محققان قرار گیرد. شوکت اولین مرحله چنین تحقیقاتی را به نمر رسانده و حاصل کارش سزاوار تقدیر است. ■

* Afshin Matin-asgari, "A History of the Iranian Student Movement Abroad: the Confederation of Iranian Students / National Union (1960 -75)", unpublished Ph. D. dissertation in the Department of History at UCLA, 1993.